



دکتر مهدی پرهام

# سریوش بلوری

زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت  
صعب کاری، بوالعجب روزی پریشان عالمی  
(حافظ)

«... سرپوش بلوری تمام خواص سرپوشهای فلزی و کدر را دارد با این تفاوت که انسان شی حفاظت شده را در زیر آن می بیند و دیگر برایش ابهامی از درون سرپوش باقی نمی ماند. طبیعی است اگر برخورد یا نوشیدنی مطبوعی گذاشته شده باشد بیننده گرسنه و تشنه را بیشتر برمی انگیزد و چنانچه بر ماده گنبدیده و فاسدی نهاده باشند تا فضا از تعفن آن آلوده نگردد بیننده وقتی ماده فاسد و گنبدیده را مشاهده کرد، هر چند بوی آنرا استشمام نکند ولی این بو را حس مینماید و امروز در بسیاری از امور و دستگاهها انسان این بوی را احساس میکند...»

\*\*\*

«... دزدی قبل از اینکه جرم و جنایت باشد یک بیماری اجتماعی است و اگر با این بیماری مسمی مثل وبای التور و تیفوس مبارزه نشود و بر آن سرپوش گذاریم در آینده نزدیک جزء هویت ملی ما محسوب خواهد شد و جای گفتار نیک و کردار نیک و پندار نیک را خواهد گرفت...»

\*□\*

پری نهفته رخ و دیودر کرشمه حسن  
بسوخت دیده ز حسرت که این چه بوالعجبی است  
(حافظ)

نمی توان با افراد سواد آموخته ولی دانش نیندوخته از سلاح های پیچیده جنگی چون موشکهای دو پیکانه اتمی و رادار های فوق العاده حساس و اشعه لیزر حداکثر استفاده را برد، دانش بکار گرفتن و علم بوجود آوردن آنها از یکدیگر دست کمی ندارند.

در عصر عجیبی زندگی میکنیم! امروز صنعت در اوج خود آنچنان ظریف و پیچیده شده است که امکان ندارد بدون مهارتهای علمی از کاربرد بسیاری از ابزار و ادوات فنی سردر آورد - هدایت سفینه های فضائی و طیارات مافوق صوت و زیر دریائی های اتمی کار خلبانان و ناخدایان معمولی نیست.

کامپیوتر مرد خوراک این مغز الکترونیکی بسا حساب و همه مردم دقیق داده نشود محمول کاراونه فقط اطمینان نامرد بخش و صحیح نیست بلکه گاهی مضحك و از حرفهای بی سروته یک دیوانه زنجیری بی معنی تر است - اخیرا ملاحظه کرده اید کامپیوتری که محاسبات شرکتیهای مخابرات و برق و آب را انجام میدهد و صورت حساب برای منزلها و کارگاهها میفرستد چه شاهکارهای چشمگیری میزند؟ جالبتر اینکه متصدیان امر هم در کمال حسن نیت و جدیت توأم با خشونت وجوه را مطالبه مینمایند. صورت حساب کسی که مصرف برق یا عدد تلفنهای او به مبلغی در حدود صدویست تومان در ماه میرسد به یکصدویست هزار تومان گاهی تنظیم مینمایند و آنچه مشترک بخت برگشته مصرف ماههای قبل و حتی سالهای قبل را بعنوان دلیل ارائه دهد و عدم تناسب یکصد و بیست تومان را با هزار برابر آن امری مضحك و غیر منطقی بداند، متصدی مربوطه حرف مرد را یکی میداند و از آنچه کامپیوتر اعلام کرده بر نمی گردند، در حقیقت همه نامردند و کامپیوتر مرد و حرفش هم یکی است، تاسف انگیزتر ازین سرسختی راه حلها نیست که این متصدیان پیشنهاد میکنند، اینها همان اطاعت بی چون و چرائی که از رئیس مربوطه خود مینمایند از باب رجوع هم بی کم و کاست توقع دارند، یعنی اول او باید مثل بچه آدم بدون سؤال و جواب و اظهار وجود بدهیش را تمام و کمال پرداخت نماید، سپس شکایت کند و چنانچه حق بجانبش بود، آنوقت آنچه از او اضافه گرفته شده به او مسترد خواهند داشت (این نمونه بورکراسی مبتذل اداری و اطاعت کورکورانه فرد از فرد است) امروز این ماشین جهنمی هر اشتباهی زیر ده هزار تومان کند مدیون بدبخت بی چون و چرا باید پرداخت کند، چندی قبل آشنائی که مردی شریف است صورت حسابی بمبلغ هفت هزار تومان با یک مکالمه تلفنی داخل و خارج دریافت کرده بود در حالی که خارج از کشور کسی را ندارد و آنچه خواسته بود سخنگوی تام الاختیار کامپیوتر را قانع کند نتوانسته بود و بقدری خشونت و بی حرمتی دیده بود که پافشاری را با حیثیت خود مناسب نیافته مبلغ را پرداخته بود ولی از شدت بهم برآمدن و ناروا شنیدن به زخم معده مبتلا شده است و من پیش منی میکنم که این مرض در این جا مثل وبا در هندوستان بومی شود، همچنانکه یکی از دوستان معتقد است بی دندانی هم در آینده نزدیک بومی خواهد شد چون مبلغی که اخیرا برای پر کردن و اصلاح دندان میگیرند پرداخت آن برای افراد معمولی میسر نیست و جز کشیدن دندان آنها هم بشرطی که دندان جایش نگذارند چاره دیگری وجود ندارد و بیمه شدگان فقط در مقابل کشیدن دندان بیمه هستند نه اصلاح و پر کردن آن - و اما کار سخنگویان کامپیوتر و رفتار متصدیان نظیر آنها را باغراق حمل نکنید، این کوتاه بینان در همین حد می اندیشند و اگر جز این بود فریاد مردم هنگام پرداخت جرائم رانندگی و عوارض نوسازی به آسمان بلند نمی شد. در کدام نقطه دنیا دیده یا شنیده شده است که انسان سر وقت و بدون اعتراض (چون مرجعی برای اعتراض نیست) نقدا جریمه و عوارض خود را بدهد و متصدیان وصول سه چهار روز او را از کار و زندگی بازدارند و دست آخر با ناسزا و فحش پولش را بگیرند؟ این يك پدیده نوظهور است که تشکر و

امتنان و پاداش به فحش و ناسزا و اردنگی یکدفعه تغییر ماهیت داده است و انسان با تکلیف است به کسی که برای او خدمتی انجام داده فحش بدهد یا تشکر کند؟ چون اخیرا تجربه شخصی بانسان آموخته است که هر خدمتی برای هر کس انجام دهد ناسزا و فحش میشوند.

نمیدانم پژوهشگران جامعه شناس ما در این استحاله تشکر به ناسزا و تغییر ماهیت متانت به خشونت مطالعه کرده اند؟ چه شد ظرف این سه چهار سال چنین تحول شگرف قهرائی در جامعه ما پدید آمد؟ و آیا فرار سرمایه های کلان بخارج که صاحبان آنها فقط کاریکاتور خود و اموالشان را در مملکت بجا گذاشته اند تا به غارتگری خود ادامه دهند و گرنه حضور واقعی آنها و ثروت اصلی ایشان پشت مرزهای این آب و خاک است و حتی نقل و انتقال سرمایه هائی که فقط به خرید يك خانه و زندگی بخور و نمیری در خارج منحصر میگردد، تا چه حد به این پدیده نوظهور، در ارتباط است؟

اول میبیرند - آیا فرار این سرمایه ها داستان عبرت انگیز آن خرگوش را بیاد نمی آورد که شتابان میگریخت و همینکه در راه بخرگوش دیگری می شمارند که با او سابقه الفت داشت رسید، گفت دوست عزیز فرار کن که ماموران حاکم برای اصلاح تژاد خرگوش، خرگوشانی که سه بیضه دارند بیضه آنها را میبیرند، دوستش با تعجب پرسید فرمان حاکم کاملا درست است، اما دوست عزیز من و تو چرا باید بترسیم که دو بیضه داریم؟ خرگوش پا به فرار گذاشت و همینطور که میدوید گفت به حکم حاکم درست و عادلانه است اما این ماموران بی انصاف و جاهل اول میبیرند و بعد می شمارند -

تمام رمز این استحاله تشکر به ناسزا و فحش و فرار سرمایه ها در همین بریدن و سپس شماره کردن و یابریدن و گز نکردن است، صورت حسابی که کامپیوتر به غلط تنظیم کرده با قبول حد اعلائی توهین باید پرداخت کرد و لومیزان آن هزار برابر مبلغی باشد که حقا باید پرداخت نمود، بعداً هم هیچ مرجع شکایتی نیست تا انسان از مامور خاطی شکایت کند و بداند که پس از شکایت به روز سیاه نمی نشیند، چون این مامور وقتی پشت میز کار می نشیند، تجسم تمام قدرتهای اجرائی کشور است و انسان غفلت کند خطرناکترین مارک خیانت برپیشانی می خورد و در عداوت وطن فروشان و خرابکاران قرار میگردد و جالب اینست که این اتهامات را مقامات انتظامی نمی زنند، يك مشت دلال و واسطه رشوه خواری و قاچاقچی که منافعتشان بخطر افتاده می زنند و طوری در مشتبه کردن اذهان مهارت دارند که افلاطون سهولت الکا پون شحت تیر دست میشود و آنچه فریاد کند پدر آمرزیده من افلاطونم و در اندیشه مدینه فاضله فایده ندارد و فریادش در پهنای فضا گم میشود، همچنانکه فریادشاهم بجائی نمی رسد اگر بگوئید آقا کامپیوتر اگر اطلاعات و داده های صحیح به او ندهند جواب صحیح نمیدهد و بفرض که اطلاعات و داده ها صحیح بود چنانچه نقص فنی داشت باز هم جواب صحیح نخواهد داد و این چه غرب زدگی و وحشتناکی است که کامپیوتر و جواب آن در عداد پیامبران مرسل و وحی منزل در آمده و ترقی و توسعه جز با کامپیوتر تحقق پذیر نمیشود؟

## فرار سرمایه‌ها

### و سرنوشت شوم کشاورزی

من یقین دارم اگر جامعه‌شناسان

و اقتصاددانان ما با هم یک پژوهش

گروهی کنند دست از سنگ یکمن

بودن بردارند و در بکری نشانند

نظریه خود تعصب بخرج ندهند و همکاران را تا حد خرابکار و وطن فروش طبق معمول ساقط ننمایند بالاخره باین نتیجه کمابیش خواهند رسید که فرار سرمایه‌ها و مهاجرت افراد بیشتر علل اجتماعی و اقتصادی دارد، نه سیاسی، سرمایه‌تأمین اقتصادی ندارد و فرد تأمین اجتماعی، به فرد در هر مرجعی که احقاق حق کند توهین میشود و به خواست او در هر مورد حتی خرید روزانه نه فقط جواب مطلوب داده نمیشود بلکه با رکیک‌ترین الفاظ بدرقه میشود.

سرمایه‌دار بعزت قوانین متغیر و خلق الساعه و اغلب مغرضانه نمیتواند روی سرمایه گذاری دراز مدت و مین مدت حساب کند و منحصر به سرمایه گذاری کوتاه مدت چون واسطه معامله شدن و کمیسیون کلان بچیب زدن اکتفا خواهد نمود. وقتی میشود از چند هزار صندوق میوه وارداتی ظرف یکماه چندین میلیون بچیب زد، دیگر احداث باغهای میوه فراموش میشود. مهمتر اینکه هنوز نام مالک که اصلاحات ارضی او را در حد یک فرد معمولی پائین آورده است بازم فوئدال در یک عرض قرار دارد و بقول ظریفی حتی در نماز بجای مالک یوم الدین باید گفت زارع یوم الدین و کارگر کشاورزی با کینه و ناز زگاری و قصد چپاول برای کارفرمای جدید که کوچکترین اثری از مالک سابق بر چهره ندارد کار میکند و بمحض روز اختلاف میداند که مجریان قانون حق بجانب او میدهند، طبیعی است در چنین شرائطی کسی سرمایه گذاری کلان در کشاورزی نخواهد نمود، و عجب اینکه در بخش صنعتی هم کسی رغبتت به سرمایه گذاری درازمدت و کلان ندارد، چون کارگر با امتیازاتی که گرفته و حقانیتی که محاکم و مراجع قانونی در هر حال برایش قائلند بظاهر کسوت کارگر پوشیده ولی در واقع قدرت و ابتکار کارفرما را به بازی گرفته است، بدیهی است وقتی مجریان قانون احاد و افراد یک مملکت را بیک چشم نگاه نکردند، رشته از دست کارفرما رها میشود و ثقل و بندوبست جای ابتکار و مدیریت را میگیرد و سرمایه گذاری در صنایع زیر بنایی و مادر متوقف میشود و در عوض تحصیل نمایندگیهای بزرگ و دلالتی و قاچاق اشیاء لوکس و امثال اینها گسترش پیدا میکند.

دولت یک روز در نقش مدافعی متعصب طوری حق مستاجر را احقاق می کند که مستاجر خیال میکند دیگر نباید حتی کرایه خانهاش را هم بدهد و نمیدهد و دادگستری هم حکم تخلیه صادر نمیکند، ولی همینکه مساله کمبود مسکن مطرح میشود، سیاست دولت عوض میشود و موجر هر موقع میتواند مستاجر را از محل سکونت خود بیرون اندازد، اینست که فقط بازار و بفروشها به فعالیت می افتند و دیگر اتحادیه‌های از صاحبان خانه که ساختمانهای محکم و منطبق به اصول علمی کرده باشند بوجود نیاید تا مسئولیت خود را در هر زمان احساس کند و با اتحادیه اجاره نشینها بنشینند و هر سال یک میزان کلی برای اجاره بها تعیین نمایند، کاری که در سوئد و همه جای اروپا بدون دردسر انجام میشود.

اصولا سیاست صنعتی و سیاست کشاورزی ما بجای حرکت روی دو خط موازی روی دو خط متنافر پیش میروند، یکی از یکطرف و دیگری در جهت مخالف آن در حرکت است. دهقان

آزاد شده اسناد مالکیت خود را پنهان کرده و با پای خود به اسارت کارفرمایان صنعتی یا بسازو بفروشها درآمده است - امروز در دهات بجز یک مشت بچه خردسال و زنهایی که غیبت طولانی شوهرانشان آنها را به آستانه فحشا کشانده و دلایان محبت روسپی خانه‌ها بجان آنها افتاده‌اند و یک مشت پیر مردان از کار افتاده کس دیگری باقی نمانده است، نیروی فعال ده بصورت عمده و فعله در اطراف پراکنده اند غم انگیزتر از منظره خاموش و بی حرکت دهات، سرنوشت مرگبار نیروی فعال آنست، به این مردان نیرومند مزدهائی میدهند که یک هفته یا ده روز آن معادل یکسال زحمت در ده است! اوائل وقتی پس از یکماه با دست پر بده بر میگشتند و زندگانی یکساله زن و فرزند را تأمین می کردند با شوق دوباره بشهر مراجعت مینمودند و بکار ادامه میدادند، اما امروز وضع بکلی تغییر کرده است، اینها دیگر کمتر به ده بر میگردند، چون طوری در دام شیادان شهری اسیر شده‌اند که دیگر روی برگشتن به ده را ندارند، در واقع درآمدی برای آنها باقی نمیماند تا آنها به ده برگردانند، این شیادان که همیشه از حق و دسترنج دیگران ارتزاق میکنند مکانهای سالن ماندنی که فقط در و پیکری دارد و میشود در آن چهار پنج نفر با هم دراز بکشند به قیمت ارزان سخته‌اند و این بیچاره‌ها را با کرایه‌ای در حدود نصف دستمزد آنها در شبهای سرد زمستان آنجا راه میدهند، یکی دو شب که گذشت بساط آب جو و ساندویچ و ود کابریامی شود و شبهای بعد روسپیهای تعلیم دیده با حرکات فریبنده، درمی از لذتهای تازه بر اینها می گشایند و ذخیره چند روز آنها را می ربایند، البته قماربازان برك زن و فروشندگان مواد مخدر و سیگارهای خارجی و امثال اینها بقدر مهارت خود ازین خوان بیعاسهم دارند و کارگر پس از مدتی نه فقط ذخیرهای ندارد بلکه مقداری بابت کرایه اطاق و بدهی قمار و خورد و خوراک شبانه مغروض است و بالاچاره در اختیار شیادان قرار میگیرد و آنها برای استهلاک بدیهی اورا بکار وامیدارند و دیگر کارگر مستقلا با کارفرما طرف قرارداد نیست، بلکه شیادانی که صدها نفر از آنها را در اختیار دارد با کارفرما قرار داد می بندد و دست مزدهای کلان که هیچ وقت کارگر بدبخت شخصا از آن استفاده نمیکند دریافت می‌دارد و امسا کارگرانی که به این جاذبه‌ها تسلیم نشده‌اند و ستمزد خود را جمع کرده‌اند تا به ده برگردند، سرنوشت این عده بمراتب غم انگیزتر از سرنوشت آنها نیست که به عیش و عشرت افتاده‌اند اینها بعزت بی اطلاعی بی سوادی نمیتوانند در بانک پولهای خود را ذخیره کنند، آنچه جمع میکنند در نهایت ساده لوحی شبها زیر سر می گذارند و همین آفت جان آنها میشود، این بدبختها را برای همین چهار شاهی پول رفقای نادانشان اغلب در کمال قساوت می کشند، در دادگستری پرونده‌های این نوع قتل گویا کلاسه شده و مطالعه آن آموزنده است.

اما این حوادث و اتفاقات منحصر به مملکت مانیست و نباید مایه یاس گردد، در هر نقطه از دنیا که جامعه کشاورزی و جامعه صنعتی تحول پذیرفته این مشکلات بوجود آمده است و ما نمیتوانیم خود را استثناء کنیم و اگر کردیم و مدعی شدیم که هیچیک ازین اتفاقات روی نداده است، انوقت جای تاسف خواهد بود چون منکر واقعیت شده‌ایم و بر آنچه رفته بچگانه سرپوش بلوری گذاشته‌ایم که از پشت آن همه چیز پیداست، انکار چیزی که دیده میشود نه دلیل هوشمندی است و نه چاره

درد و بدتر اینکه موجب يك كلاغ چهل كلاغ شدنست و همینکه يك كلاغ دیده شد چهل كلاغ موهوم سهولت پذیرفته میشود. سرپوش بلوری از ابداعات زیر کانه غرب صنعتگر است که متاع خود را از زیر آن نشان میدهد ولی سهولت در دسترس نمیگذارد تا بیننده برای بدست آوردنش بتلاش و اشتیاق افتد، آنوقت ازین شوق برای آنچه بعنا میخواهد تحمیل کند استفاده کلان خواهد نمود، اما ما آنرا مثل اغلب کالای صادراتی غرب به غلط استعمال میکنیم بجای اینکه بر جاذبه های خود بگذاریم و کشش و شوق غرب را بر انگیزیم و باو در معاملات چانه بزنیم بر مشکلات و حوادث خویش میگذاریم و گمان می بریم آنها را از انظار مردم پنهان داشته ایم و حال آنکه هر بیننده بوضوح هم عیب را می بیند و هم سرپوش را - و نتیجه این پنهان کاری ملانصر الدینی ایجاد زمینه برای پرورش يك مشت دلال و میدان دار و قاچاق چی و شبه کارفرما و مدیران بدلی و آدمکھائی است که از وضع موجود بهره میبرند. قصد من خرده گیری مغرضانه نیست، دلم میخواهد کاربرد صحیح این سرپوش بلوری را همانطور که غرب بکار میبرند توضیح دهم و فقط به انتقاد هم اکتفا نمیکنم، طریقه حل مشکل را در حدی که ایجاد ن بست نکنند و موجب بروز روشهای افراطی نگردد پیشنهاد مینمایم و مدعی نیستم که این پیشنهاد تنها راه حل مشکل است بعکس اعتقاد دارم پژوهشگران دانشگاهی که دسترسی بمنابع تحقیق دارند خیلی بهتر میتوانند درین باره ارائه طریقی نمایند، ولی از آنها باید مشورت کرد نه آنها را کنار گذاشت و قبل از هر اقدامی باید صادقانه قبول نمائیم که دهات از نیروی فعال و جوان تهی شده است و سپس برای برگرداندن این نیرو به اقدام جدی دست زنیم، قبل از این اقدام هر اقدام دیگری عبث است و این میماند که طبیب برای بیماری که بر اثر جراحی خونش خارج شده بجای تزریق خون دستور شستشوی روده دهد، برگرداندن این نیروی فعال به جانشینی برای آن تعیین کردن غیر ممکن نیست، مسئولان اصلاحات ارضی هنگام تقسیم اراضی برای اینها اسناد مالکیت صادر کرده اند و اسامی آنها در دفاتر ثبت است و خانواده ایشان از محل کارشان اغلب اطلاع دارند، با کمک مقامات انتظامی و وسائل ارتباطی چون رادیو (اینها هر کدام يك رادیو ترازیستوری دارند که هنگام کار به کار میگردند) آویزان میکنند) آنها را میتوان آگاه ساخت (نه مجبور) که چنانچه ظرف یکسال به محل خود برنگردند اسناد مالکیتشان اطل و بدیگری منتقل خواهد شد و همین کار را هم عملی نمایند و اگر برگشتند بجای آنها افراد جوان جویای کار را صاحب زمین گردانند، البته هم زمان با این اقدام بتشکیل شرکتهای تعاونی تولید واقعی بجای کاریکاتورهای سابق، بدو ن اینکه کمیت در نظر باشد کار دسته جمعی را جانشین کار فردی کنند بخصوص اعتبار را بشرکتهای تعاونی بابداد نه با افراد. چون پول در دست فرد بی سواد صرف شکم و سایر مخلفات آن میشود، اگر دولت همزمان با این اقدامات قیمت گندم که در واقع محصول پایه و تشکیل دهنده قوت غالب مرد م یعنی نان است بالا برد و وزارت کار برای کارگران سجل کاری تنظیم نماید و استخدام کارگران کشاورزی در بخش صنعتی کنترل و محدود گردد و دفتری زیر نظر مستقیم نخست وزیر بر قیمت مواد مصرفی که از خارج وارد میشود و قیمت تولیدات داخلی و موادی که در شرکتهای تعاونی

تولید میگردند و همچنین قیمت فروش در شرکتهای تعاونی مصرف نظارت عالی کند و از مجموع آنها بامقایسه هزینه زندگی قیمت منطقی و تشویقی برای تولیدات داخلی تعیین نماید تا پرتقال را کیلوئی چهار ریال از تولید کنندگان نخرند و در شرکتهای تعاونی مصرف دولتی هشت تومان بفروشند با این عدم تناسب وحشتناک طبیعی است که تولید کنند دست از تولید خواهد کشید - چنانچه این اقدامات در فواصل کوتاه زمانی و هم آهنگ عمل شود و قوانین ثابت بدست مجریان بیطرف سرعت در عمل آید و میان کارگر و کارفرما و دهقان و مالک فرقی گذاشته نشود و عدالت اجرا گردد، هم در کشاورزی و هم در صنعت سرمایه گذار بیهای دراز مدت و کلان خواهد شد و بفاصله ای کوتاه اکثر دهقانان به دهات باز خواهند گشت و آن عده هم که روی بازگشت ندارند جای خالیشان پر خواهد شد و الا با کارهای بچگانه ای که کرده شد و یاد آن انسانرا بخشم می آورد چون توزیع تخم ترب و ریحان و تره بمردم که در باغچه منزل خود سبزی کاری کنند و حال آنکه پنیر و ماست در دستریشان نیست و پنداشتن اینکه چهار میلیون نفر مردم طهران همه در منزلهای خود باغچه دارند کاری از پیش نمیروند اینهم نمونه همان تراوش فکری کارمندیست که خیال میکند تمام مردم در حساب پس انداز خود صدویست هزار تومان ذخیره دارند و همان اندیشه نارسای ماری آنتوات مرحوم است که فکر میکرد مردم میتوانند وقتی گرسنه هستند و نان ندارند بجای نان بیسکویت بخورند انسان وقتی به این تراوشات فکری نارسا و کود کانه برمی خورد می بیند چه شکاف عمیقی میان مردم و اولیاء امور بوجود آمده است يك طبقه نو دولت و واقعا بی همه چیز پدید آمده که عوام الناس آن آستینهارا بالا روینده و با دودست چنان از خون یغمائی که گسترده شده بافراط میخورد که دارد میترسد و دانش اندوخته های آن با چراغ علم چنان در تنظیم قراردادهای و نقل و انتقال اعتبارات بداخلی و خارجی گشاد دستی و تهور بخرج میدهند و اجرت کلان میگیرند که حاتم طائی و رستم دستان از اینهمه گشادگی و تهور به عرق مینشینند! اگر این یغماگران عالم و عامی حاصل یغماگری خود را در راه تولیدات کشاورزی و صنعتی سرمایه گذاری میکردند جای نگرانی نبود، در آمد این اشخاص یا بخارج میروند یا صرف لوکس و نوعی واردات غذایی میشود که کشاورزی و صنعت را باضمحلال کشانده و شبه صنعت راجانشین صنعت کرده است آنچه در اقتصاد هر مملکت علامت رشد و توسعه است سرمایه گذاری اولیه نیست بلکه سرمایه گذاری مجدد از در آمد هاست که نشانه بلوغ و ترقی است و من بی خیرم که مغزهای اقتصادی مادر برنامه ریزی خود تا چه حد آمار مطمئن درین باره دارند، بی تردید آمار غم انگیز است چون وقتی درجه شعور مردمی که درآمدهای کلان دارند این باشد که شخصی را در خدمت گیرند تا یکماه در اروپا یا هر جای دیگر گردش کند و برای منزل آنها مبل و اثاثیه تهیه نماید و این شخص پس از مراجعت اضافه بر مخارج سفر خود ده درصد خریدی که کرده کمیسیون بگیرد، سرمایه گذاری مجدد این اشخاص معلوم است که چه خواهد بود. اینها که صلاح خود را نمیدانند صلاح مملکت را چطور میدانند؟ واقعا مغز استخوان انسان میترسد وقتی می بیند اینها اقتصاد مملکت را در دست دارند، این سرپوش بلوری را از روی این مردمان بردارید، بگذارید مردم و

انتقاد کنندگان بی غرض نقاب از چهره آنها بکشند تا مردم در حساب بودن خود را احساس کنند. این دزدی‌های بی دریغی مثل اعتیاد روز افزون به مواد مخدر قبل از اینکه جرم و جنایت باشد یک بیماری اجتماعی است، اگر با این بیماری مسری مثل وبای التور و تیفوس مبارزه نشود و در صدد جلوگیری از انتشار آن برنیائید، در آیندای نزدیک جزء هویت ملی و مایه افتخار و سربلندی ما خواهد شد و جای گفتار نیک و کردار نیک و پندار نیک را خواهد گرفت و آنکس که بیشتر بدزدد از مفاخر و ذخائر ملی محسوب خواهد گردید و آنوقت در قهرمانان ملی خود باید تجدید نظر کنیم و تاریخی تازه برشته تحریر آوریم.

۱۳۱۳

رادیو بازار

و خطر کار مردم

— اگر خیال کنیم با سرپوش گذاشتن بر میزان دزدی و احیانا منصوب کردن دزد بکاری سبک‌ترپی گم میکنیم و در نتیجه روح جامعه را باین پنهان کاری جریحه‌دار نمی‌نمائیم، اشتباه میکنیم و مثل سیرازی از موارد از همان سرپوش بلوری استفاده مینمائیم که از پشت آن همه چیز پیداست. این را باید از سر بدر کنیم که وسائل ارتباط جمعی همانهاست که می‌بینیم و لمس میکنیم و چون از خبری که نمی‌خواهیم منتشر شود خالی بود مردم هم بی‌خبر میمانند، اینطور نیست، کنار این وسائل ارتباط جمعی پیدا در همه جای دنیا وسائل ارتباطی ناپیدائی هم بکار است که خیلی سریع‌تر و درست‌تر عمل میکند و این همان چیزی است که مانعش را رادیو بازار گذاشتیم و اخبارش بعضی اوقات یکماد زودتر از خبرهای روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون به مردم می‌رسد و نه فقط آنچه پنهان است آشکار میکند بلکه آنها را گاهی بمیل خود بزرگ یا کوچک مینماید ولی مردم اغراق آنرا با علم به اینکه اغراق است می‌پذیرند، بدیهی است خبری که در سرپوش پس از اینکه همه از آن اطلاع داشتند منتشر شد دیگر لطف خبری خود را از دست میدهد، پس وقتی چنین افشاگر سریع‌السیر و مقبولی وجود دارد آیا بهتر نیست حقایق در حد امکان و مصلحت پنهان نگردد و توسط وسائل ارتباط جمعی «پیدا» در معرض افکار عمومی قرار گیرد و سپس در مراکز تحقیقات اجتماعی دانشگاهها به پژوهش گذاشته شود، این مراکز پژوهشی برای همین منظور بوجود آمده‌اند و من خیال میکنم برای احیای کشاورزی و هم برای مطالعه علل افزایش دزدیهای کلان و جسورانه و هم فرار سرمایه‌ها و سرمایه‌داران و غیر سرمایه‌داران مراکز پژوهشی دانشگاهی خیلی خوب بتوانند ارائه طریق کنند، در صورتی که بدانند به اظهار نظر آنها ترتیب اثر میدهند والا در صورت ایجاد اشکال و دردمس برای آنها و یا ترتیب اثر ندادن به اظهار نظر آنها در همین حدودی خواهد بود که اکنون هست، چیزی در حدود رفع تکلیف، و چه بهتر که شراب یادمستان نیاورند و از لزوم انتقاد و فضای آزاد چیزی نگویند و جمله تکراری بازی قدیمی و سنتی خودمان، هر کسی کار خودش بار خودش، را شعار قرار دهند و آنرا برگزاری کار مردم بمردم تعبیر نمایند اما این را صادقانه عرض کنیم که برگزاری کار مردم بمردم مثل سیاست اقتصادی درهای باز مدت‌هاست دورانش سپری شده است، کار آزاد هم وقتی سدهای مذهبی و اخلاقی شکست برداشت و سدهای قانونی به نفع زورمندان شکسته و تعمیر گردید، دیگر معنی خود را از دست میدهد و باید سخت کنترل و محدود گردد و گرنه کار آزاد زیر لوای قانون جنگل عمل خواهد شد و قوی ضعیف

را خواهد بلعید و دیگر از دست خدا و پیامبر و وجدان و شرف هم کاری ساخته نیست و ازین بلعیدن نمیتوان جلوگیری نمود، چهار نفر فرومایه حمال در میدان پیدا میشوند و با عریضه و کاردکشی و ریختن پول بی حساب و خرید حمایت‌های موثر تولید مملکت را به صفر تنزل میدهند و واردات میوه و بقولات و تره‌بار را به هزار بالا میبرند، اسم این را دیگر نمیشود کار آزاد گذاشت و مفهوم برگزاری مردم بمردم به بهره کشی انسان از انسان تغییر ماهیت میدهد و کار ضعیفان و بی پناهان در حد کار محکومین با اعمال شاقه سقوط مینماید.

— برگزاری کار مردم بمردم نیز در شرائط انحصاری

که اکنون شرکتهای چند ملیتی در جهان پدید آورده‌اند مفهومی خالی از معنی است، اصلا رقابتی وجود ندارد تا آزادی انتخاب کار و حرفه معنی و مفهومی پیدا کند وقتی در ممالک سرمایه‌داری مترقی روز بروز نقش دولت در کنترل کارها و نظارت بر اجرای صحیح آنها بیشتر میشود و دولت ضعیفان را قویا از چنگال گرگان سرمایه‌دار حفظ مینماید، طریق انصاف نیست که ما آنها را جلویک مشت گرگان‌ها رها کنیم، تا سرمایه برای فعالیت خود تامین پیدا نکند حادثترین اقدامات برای جلوگیری از خروج آن‌ها اثر است، در همه جای دنیا وقتی سرمایه‌دار استشمام خطر کرد سرمایه مثل آب در کویر فرو میرود و فرسنگها دورتر از جای مناسبی سردر می‌آورد، آن عامل اصلی و اساسی که از خروج سرمایه جلوگیری میکند قوانین ثابتی است که آینده را ترسیم و تامین مینماید و این قوانین وقتی ارزش پیدا میکنند که در یک مرجع بی طرف و سریع الاجرا در عمل آید (دادگستری تا حال چنین مرجعی نبوده است)، و مهمتر از این دو قوانین هنگامی قادر با اجرای عدالت هستند که مجریان آنها با وجدان خود قهر و بیگانه نباشند و زندگی حال و آینده آنان تامین شده باشد، در غیر این صورت شمشیر برهنه در کف زندگی مست است، این شمشیر متسفانه امروز در کف بسیاری از زندگی صفتان مست بازاری و اداری قرار گرفته و علیه افرادی که می‌خواهند دست آنان را باز کنند بطرز رذیله‌ای بکار میرود، اما بقدری این زنگیان مست شمشیر را ناجوانمردانه و حتی علیه دولت بکار بردند که دولت در صدد برداشتن سرپوش‌های بلوری شده است و این جای امیدوری برای درستکاران اندیشمند و بی‌پناهان مایوس است، چون اگر جز این شود دزدی رسماً در شناسنامه ملی ما به ثبت خواهد رسید و از ارکان هویت ملی بشمار خواهد رفت نباید این نکته در عین حال از یاد برود که تا وقتی میان هزینه زندگی و درآمدهای متوسط تعالی برقرار نشده است و این گرانی بی‌تناسب‌ها نگریدنه تعقیب و مجازات دزدان نه فقط برای دیگران عبرت آموز نخواهد بود بلکه هر روز به اسلوبی تازه مردم خود برای خود جواز دزدی صادر خواهند نمود — سرپوش‌های بلوری را بردارید و از تعفن و گندیدگی نترسید، مردم خودشان بوسیله مطبوعات و سایر وسائل ارتباط جمعی گندزدائی خواهند کرد — تا این سرپوشها بر کراهای فساد الود و ازهم گسیخته نهاده شده و متصدیان آن در کمال وقاحت بکار خود ادامه میدهند فضای آزاد سیاسی و انتخابات آزاد پارلمان بشوخی و طنز بیشتر شباهت پیدا مینماید — تا سرپوشها برداشته نشوند، آنچه بگوئید مردم باور نخواهند کرد —